

در علم فقه و مبانی حقوق اسلامی مانند سایر علوم گاه به نوایی برمی خوریم که منشأ پیدایش دوره‌ای تازه در تاریخ تحول آن علم شده‌اند. شیخ طوسی از این زمره مردان است. تألیفات او در علوم مختلف اسلامی سرآغاز دوره تحقیق و استحکام مبانی حقوق اسلامی است. کتاب عده الاصول او از مهمترین منابع و مأخذ اصلی استنباط حقوق اسلامی و از اسهات تصنیفات اصولی شیعه امامیه محسوب می‌گردد؛ و برای علما و دانشمندان حقوق اسلامی از مراجع مهم و دست اول بشمار می‌رود. آقای ابوالقاسم کرجی مدیر گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده که به معرفی این کتاب و خصوصیات علمی آن پرداخته‌اند خود در این علم یکی از افراد بصیر و واردند و برای معرفی چنین کتابی از هر لحاظ شایستگی دارند.

«مقالات و بررسیها»

شیراز  
پرتال  
شیراز

او از دانشمندان شیعی بیش از ۳۰۰ و از اهل سنت تعداد بی‌شماری بوده‌اند (۱).

در سال ۴۷۷ هـ که طغرل بیک اولین پادشاه سلجوقی وارد بغداد شد آتش فتنه بین شیعه و اهل سنت بالا گرفت و فرمان او کتابخانه ابو نصر شاپور بن اردشیر وزیر بهاء‌الدوله بویه که دارالعلم مهمی در بغداد بود بسوخت و دامن این فتنه به شیخ الطائفه و یاران او نیز کشیده شد؛ کتب و کرسی کلام شیخ را بسوختند. شیخ به نجف اشرف مهاجرت کرد و حوزه علمیه نجف را، که تاکنون موجب افتخار دانشمندان بلکه هر فرد شیعی امامی است، تأسیس نمود.

پس از «شیخ» سالیان دراز همه دانشمندان شیعه امامیه از فتاوی «شیخ» پیروی نمودند و چه بسا اظهار نظر در قبال فتاوی «شیخ» را اهانت به او تلقی می‌کردند. اولین کس که باب مخالفت و رد نظرات او را گشود «ابن ادریس حلی» (متوفی به سال ۵۹۸ هـ) بود. او دانشمندان بین عصر «شیخ» و عصر خود را مقلده می‌نامید. با این حال هیچگاه تاکنون آراء «شیخ» در علوم مختلف اهمیت و اعتبار خود را از دست نداده، مخصوصاً در فقه و اصول که قاطبه فقها و اصولیین در کتب خود بیش از هر کتاب، کتب «شیخ» را مرجع، و موافقت و مخالفت او را در مسائل مورد توجه قرار داده‌اند. صاحب مقابسات الانوار پس از اشاره به این معنی گوید: «حتی آن کثیراً مایند کرمثل المحقق و العلامة او غیرهما فتاویه من دون نسبتها الیه ثم ینکرون ما یقتضی التردد أو المخالفة فیها فیتوهم التنافی بین الکلامین مع أن الوجه فیہ ما قلناه» (۲).

۱ - ص ۶. مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی در رساله «حیة الشیخ الطوسی» خود (مقدمه تبیان چاپ نجف) نام ۳۶ نفر از شاگردان شیخ را به ترتیب حروف هجا گرد آورده است (ص ۱ ک).

« شیخ طوسی » مؤسس طریقه اجتهاد مطلق (۱) و در علوم نقلی به « شیخ » مطلق (۲) و « شیخ الطائفه » و « شیخ الامامیه » معروف است . در عظمت « شیخ » همین بس که مهمترین منابع علوم نقلی مذهب جعفری از تألیفات و تصنیفات او است .

در اخبار دو کتاب از کتب اربعه معتمده شیعه امامیه را تألیف نموده : « تهذیب الاحکام » و « الاستبصار فیما اختلف من الاخبار » . « تهذیب » را در شرح مقنعه استاد خود « مفید » نوشته ، و در آن چنانکه محقق شهیر مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ نهرانی در مقدمه تبیان چاب نجف ذکر کرده است (۳) - ۱۳۵۹۰ حدیث گرد آورده است (۴) .

« استبصار » را در اخبار متعارضه و جمع بین آنها نوشته و - چنانکه خود در آخر کتاب فرموده - در این کتاب ۵۵۱۱ حدیث جمع کرده است (۵) .

این دو کتاب از مهمترین مجامیع معتبره ایست که از عصر تألیف تا کنون نزد فقهاء مذهب جعفری مدار استنباط احکام شرعیه بوده است .

۱ - مقدمه تبیان چاب نجف به قلم محقق بزرگوار مرحوم شیخ آقا بزرگ نهرانی ص ج .

۲ - در کتبی که پس از علامه محقق مرحوم شیخ مرتضی انصاری ( م ۱۲۸۱ ) تألیف شده است غالباً « شیخ » بطور مطلق به این دانشمند اطلاق می گردد . ص ت .

۳ - این کتاب اولین بار در تهران در سال ۱۳۱۷ ه ق در دو مجلد بزرگ چاپ شده ، و دوسین بار در نجف اشرف در بین سالهای ۱۳۷۷ - ۱۳۸۲ ه ق در ۱۰ مجلد با مقدمه و تحقیق و تعلیق و شرح مشبخته کتاب بوسیله آقای سید حسن موسوی خراسان ( ناشر : شیخ علی آخوندی ) .

۴ - این کتاب در سال ۱۳۰۷ در لکنهو ، و در سال ۱۳۱۷ ه در تهران ، و در سال ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ ه با مقدمه اردوبادی و تحقیق و تعلیق خراسان به چاپ رسیده است ( ناشر : شیخ علی آخوندی ) .

در فقه از جمله آثار گرانبهای اوسه کتاب نفیس: نهایی، مبسوط، خلاف است.

«نهایی» در مجرد فقه و فتاوی (۱)، مبسوط در فقه وسیع استدلالی (۲)، خلاف در فقه مقارن (۳).

پیش از «شیخ» دانشمندان بزرگ شیعه چون «مفید» و «مرتضی» و دیگران، کتب نفیسی در این زمینه تألیف کرده‌اند، ولی بطور قطع در جامعیت و کمال و قوت استدلال همپایه کتب «شیخ» نیست. پس از آن بزرگوار به یقین این علم راه کمال پیموده؛ لیکن بدون شک از مهمترین منابع اصلی آن، کتب «شیخ» است.

آنچه موجب اعجاب اینجانب است این است که از زمان تصنیف کتاب شریف «خلاف» تا کنون - یعنی حدود ده قرن - هنوز بر حسب ظاهر کتابی در فقه مقارن نوشته نشده است که حاوی تمام مزایای کتاب خلاف باشد، یعنی بین ایجاز، حسن اسلوب، زیبایی و سلاست تعبیر، استدلال، و بالاخره ذکر اقوال همه مذاهب اسلامی جمع کرده باشد.

۱ - این کتاب با ترجمه فارسی آن به کوشش آقای محمدتقی دانش پژوه بطور معرب و مشکول در سال ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ هـ ش در چاپخانه دانشگاه تهران تجدید چاپ شده است. (هدیه دکتر اصغر مهدوی بدانشگاه).

۲ - این کتاب در سال ۱۳۷۰ هـ ق در ایران چاپ شده است.

۳ - این کتاب برای اولین بار در تهران در سال ۱۳۷۰ هـ ق به دستور مرحوم آیه الله بروجردی با حواشی خود آن مرحوم به چاپ رسید، پس از آن دوبار دیگر در سه و دو جلد، حروفی چاپ شد، در سال ۱۳۴۴ هـ ش قسمتی از آن یعنی از آغاز کتاب البیوع تا پایان کتاب قسمة الصدقات، به هزینه سازمان برنانه و کوشش دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، در چاپخانه حیدری با تصحیحات و تعلیقاتی به چاپ رسیده است، تصحیح نیمه دوم این قسمت و تعلیقات آن با کمک خود اینجانب انجام شده است.

در اصول فقه مهمترین اثر « شیخ » کتاب « عدة الاصول » است که از امهات منابع اصول فقه شیعه ، و دومین اثری است مبسوط و کامل که دانشمندی شیعی آنرا بوجود آورده است (۱).

پس از این پیرامون این اثر نفیس و قسمتی از آراء « شیخ » در آن ، مطالبی به عرض خواهیم رساند .

در علم کلام « شیخ » را تألیفاتی است که شاید اهم آنها کتاب تمهید الاصول (۲) و تلخیص الشافی (۳) باشد .

در علم تفسیر « شیخ » رحمه الله یکی از برجسته ترین آثار علمی خود « تبیان » (۴) را تألیف نمود . او در این کتاب انواع علوم قرآن از : قراءت ، معانی ، اعراب ، تحقیق در اطراف آیات متشابه ، پاسخ از مطاعن ملحدین و از فرق مخالفین چون مجبره ، مشبهه ، مجسمه و دیگران ، و بعلاوه نحوه استدلال شیعه به آیات در اثبات معتقدات و اقوال خود در

۱ - این کتاب بطور قطع پس از « الذریعة الی اصول الشریعة » تصنیف استاد « شیخ » یعنی علم الهدی سید مرتضی تصنیف شده است . این کتاب تاکنون دوبار چاپ شده است : یکی در سال ۱۳۱۲ هـ در بمبئی ، دیگر در سال ۱۳۱۴ هـ با حاشیه مولی خلیل قزوینی (۱۰۸۹م) در تهران .

۲ - کتاب تمهید الاصول - که ظاهراً شرح کتاب « جمل العلم والعمل » سید مرتضی است - هنوز به چاپ نرسیده است ، و برحسب اطلاع نسخه ای از آن در کتابخانه آستان قدس است و عکسی از این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه .  
 ۳ - این کتاب - چنانکه از ناسش پیدا است - تلخیص کتاب « شافی » سید مرتضی است . این کتاب یک بار در آخر کتاب « شافی » به سال ۱۳۰۱ هـ ق در ایران چاپ شده است بار دیگر در سال ۱۳۸۳ هـ ق در نجف اشرف با مقدمه و تعلیق آقای سید حسین آل بحر العلوم .

۴ - تفسیر شریف « تبیان » اولین بار به کوشش مرحوم آیه الله حجت کوه کمری در دو مجلد بزرگ در بین سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۶۵ چاپ شد ، بار دوم در نجف اشرف در ده جلد با مقدمه محققانه محقق بزرگ مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره حیات شیخ ، به همت صاحب مکتبه امین طبع گردید .

اصول و فروع همه و همه را با عباراتی موجز بیان داشته است. « شیخ » خود این معنی را در آغاز مقدمه کتاب کبیر « تبیان » بیان فرموده است (۱). امام المفسرین « طبرسی » درباره این تفسیر در مقدمه تفسیر کبیر خود « مجمع البیان » گوید: « فانه (کتاب التبیان) الكتاب الذي يقتبس منه ضياء الحق، ويلوح عليه رواء الصدق، قد تضمن من المعاني الاسرار البديعة، واحتضن من الالفاظ اللغة الواسعة ولم يقنع بتدوينها دون تبينها ولا بتتميقها دون تحقيقها وهو القدوة أستضيء بأنواره و أطأ مواقع آثاره » (۲).

« شیخ » بزرگوار در علوم مختلفه دیگر نیز تألیفات بسیار گرانبهای دارد که یکی از بهترین آنها کتاب ثمین فهرست می باشد. در این کتاب اصحاب کتب و اصول را ذکر کرده و اسانید خود را به آنان منتهی نموده است (۳).

برای مزید اطلاع درباره آثار « شیخ طوسی » به رساله « حیاة الشیخ الطوسی » تألیف مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی مراجعه شود (۴).

### مصنفات « شیخ » در علم اصول فقه

مصنفات « شیخ » که همه یا قسمتی از آن در علم اصول فقه است عبارت است از:

۱- « مسألة فی العمل بخیر الواحد و بیان حجیته » : این اثر را صاحب

۱ - ص ۲ چاپ نجف.

۲ - جلد اول صفحه ۱۰ چاپ صیدا.

۳ - این کتاب بجز چاپ لیدن و چاپ کلکته (در سال ۱۲۷۱ هـ) در سال ۱۳۵۶ ق نیز برای بار سوم در نجف اشرف به کوشش محقق سید محمد صادق آل بحر العلوم با مقدمه و تصحیح و تعلیقات به چاپ رسیده است.

۴ - مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ در صفحه ۷ تا صفحه ۸ و این رساله نام ۷۷ تألیف شیخ انطوائیه را با خصوصیات آنها به ترتیب حروف هجاء ذکر کرده است.

ذریعه در جلد ۶ صفحه ۲۷۰ کتاب « ذریعه » و همچنین در « حیات شیخ طوسی » مقدمه تبیان چاپ نجف صفحه غ ذکر کرده است .

۲- « النقص علی ابن شاذان فی مسألة الغار »: این اثر به همین نحو در کتاب فهرست آمده ، ولی مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی در « حیات شیخ طوسی » از علامه « سید مهدی بحر العلوم » در « الفوائد الرجالیه » نقل میکند که : « انه نقض فی مسألة الغار و مسألة العمل بخبر الواحد » و بعد خود فرموده است : « فظاهر کلامه أنه رأه » (۱).

۳- « عدة الاصول » (موضوع این نوشته): علامه<sup>\*</sup> مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره<sup>\*</sup> این اثر شیخ گوید : « أُلّفه فی حیاة استاذة : السيد المرتضى ، وقسمه قسمین : الاول فی اصول الدین ، و الثاني فی اصول الفقه » (۲).

در اینجا تذکر دو امر خالی از فائده نیست :

اول - اینکه فرموده اند که : « شیخ » کتاب « عدة الاصول » را در حال حیات استاد خود « مرتضی » تألیف کرده است . این ، تنها نسبت به حدود سی و چهار صفحه از کتاب قطعی است ، زیرا « شیخ » در کتاب عده در بسیاری از موارد نام استاد خود « سید مرتضی » را می برد ، و تنها ظاهراً در دو جا نام آن بزرگ را به دعای « أدام الله علوه » که بر حیات دلالت می کند تعقیب می نماید ، یکی در صفحه<sup>\*</sup> اول کتاب ، دیگر در صفحه<sup>\*</sup> ۳۴ ، اما در بقیه<sup>\*</sup> موارد یابه دعای « قدس الله روحه » و « رحمه الله » نام او را یاد میکند مانند صفحات ۶۸ و ۱۲۴ و ۱۹۹ و ۲۰۳ و غیره ، و یا بدون دعا مانند صفحات ۸۶ و ۱۹۲ و ۱۷۹ و موارد دیگر . ظاهراً اولین جایی که « شیخ » « سید » را به دعای مردگان یاد می کند صفحه<sup>\*</sup> ۶۸

۱ - مقدمه تبیان چاپ نجف ص ۵ .

۲ - حیات شیخ طوسی ، مقدمه تبیان ، چاپ نجف ص خ .

کتاب است، بنابراین «شیخ» تنها صفحات اول کتاب را در زمان حیات اسناد نوشته است نه همه آنرا.

دوم - آنچه محقق کبیر مرحوم آقای «شیخ آقا بزرگ تهرانی» در ذیل کلام خود فرموده‌اند که: «شیخ» قدس الله نفسه کتاب عده‌را به دو قسمت تقسیم کرده است: قسمتی در اصول دین، و قسمت دیگر در اصول فقه، بنظر اینجانب این نیز خالی از تأمل نیست زیرا «شیخ» خود در اولین سطر کتاب می‌فرماید: «قد سألتكم أيدكم الله املاء مختصر في اصول الفقه يحيط بجميع أبوابه على سبيل الإيجاز... و أنا مجيب إلى ما سألتكم عنه مستعیناً بحوله» و در پایان فصل اول که در بیان ماهیت اصول فقه، و بیان مسائل و کیفیت ترتیب آن است می‌فرماید: «والمطلوب من هذا الكتاب بیان ما يختصه من تصحيح أصول الفقه التي ذكرناها و بیان الصحيح منها والفاقد». و بعلاوه مراجعه به این کتاب از آغاز تا پایانش بخوبی این معنی را روشن می‌کند که مقصود جز ذکر مسائل اصول فقه نیست، و اگر أحياناً مسأله‌ای از مسائل اصول دین مطرح شده، استطراد و یا بجهت مسیس حاجت است، او خود در ذیل فصل اول به این معنی تصریح می‌کند.

مقایسه اجمالی کتاب «عدة الاصول» با کتب متقدمان و متأخران:

اگر برای علم اصول، ادواری فرض کنیم اولین دوره آنرا باید هنگامی بدانیم که در علم اصول تنها مسائل اصولی مطرح است و از آلودگی به مسائل علوم دیگر چون کلام و منطق و مسائل فلسفی و دیگر علوم مبرا است. شاید بهترین مصداق برای این دوره کتاب رساله شافعی (م ۲۰۴) باشد اعم از آنکه این کتاب اولین کتاب بدون در این علم باشد یا نباشد، زیرا رساله شافعی گرچه همه مسائل اصولی را مطرح نکرده است ولی در عوض چون تا آن زمان هنوز نزاع بین اشاعره و معتزله



در نگرفته است این کتاب مسائل اصولی را به مسائل کلامی درنیامیخته است .

در این صورت دوره دوم دوره‌ای است که علم اصول در اثر شدت نزاع بین اشعریان و معتزلیان سخت بامسائل کلامی در آمیخته است ، بارز ترین کتبی که در این دوره نوشته شده است : «عمد» قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۵) و معتمد ابوالحسین بصری (م ۴۳۶) است .

و دوره سوم دوره‌ای است که به شیعه اختصاص دارد بلکه اولین دوره اصول شیعه است ، و در این دوره اگر علم اصول سادگی اولی خود را از دست داده در عوض پختگی پیدا کرده و از آمیختگی بامسائل علم کلام تا حدود بسیاری رهائی یافته است . از بهترین آثار علم اصول در این دوره « الذریعة الی اصول الشریعة » سید مرتضی (م ۴۳۶) و عدة الاصول شیخ طوسی است . سید مرتضی به این رهائی علم اصول از مسائل کلام در مقدمه کتاب ذریعه تصریح کرده است (ص ۲-۴) . شیخ طوسی نیز به این معنی اشاره‌ای دارد (ص ۷-۱۰) .

در دوره‌های بعد علم اصول باز آمیختگی‌هایی پیدا کرده لکن نه با مسائل علم کلام بلکه با مسائل علم منطق و علوم دیگر ، به کتابهای مستصفی غزالی (م ۵۰۵) و الاحکام آمدی (م ۶۳۱) و مختصر ابن حاجب (م ۶۴۶) و کتب دیگر مراجعه شود .

بنا بر این مانند کتاب ذریعه و عده را از کتب عصر های درخشان اصول فقه باید دانست .

شگفتی : آنچه موجب شگفتی اینجانب است این است که شیخ طوسی کتاب عدة الاصول را اولین کتاب کامل در اصول فقه شیعه می‌داند در حالیکه بطور قطع ذریعه استاد او پیش از کتاب عده تصنیف شده است . شیخ در این باره در آغاز کتاب عده می‌گوید : «قد سألتم أیدکم الله

املاء مختصر فی اصول الفقه بحیط بجمیع أبوابه علی سبیل الایجاز والاختصار علی ماتقتضیه مذاهبتنا و توجبه أصولنا فان من صنف فی هذا الباب سلک کل قوم منهم المسلک الذی اقتضاه أصولهم ولم یعهد لاحد من أصحابنا فی هذا المعنی الا ما ذکره شیخنا أبو عبد الله - رحمه الله - فی المختصر الذی له فی اصول الفقه و لم یتقصه و شذمنه أشياء یحتاج الی استدراکها و تحریرات غیر ما حررها و أن سیدنا الاجل المرتضی - أدام الله علوه - و ان کثر فی امالیه و ما یقر علیه شرح ذلک فلم یصنف فی هذا المعنی شیئاً یرجع الیه و یجعل ظهراً یتند الیه ، و قلت ... و أنا مجیبکم الی ما سألتکم عنه .»

بنابراین چند سؤال آمیخته به تعجب پیش می آید: چگونه « شیخ » با اینکه از خواص شاگردان « سید » بوده ، و مدت بیست و سه سال از اواخر عمر « سید » در ملازمت او بوده از وجود این تصنیف « سید » با اینکه از أهم مصنفات او است بی خبر بوده !! و در این صورت پس این تشابه شدید لفظی و معنوی بین عده و ذریعه برای چیست؟! و بعلاوه این نقل قولهای مکرر « شیخ » از « سید » در غالب مسائل خصوصاً در نیمه دوم کتاب (۱) که بجز چهار مورد (۲) هیچکدام به کتابی از کتب « سید » مستند نیست ، از کدام کتاب او اقتباس شده ؟ آیا همه از کتابی غیر « ذریعه » اخذ شده است؟! آن کتاب کدام کتاب است ؟ ..

در گذشته دانسته شد که تألیف « عده » جز چند صفحه ای از آغاز آن در حال حیات « سید » نبوده ، پس نمی توان گفت که « عده » پیش از « ذریعه » تألیف یافته ، و لذا در پاسخ سؤالات فوق یا باید گفت که :

کتب و رسائل دیگر « سید » مورد استناد « شیخ » بوده ، و چون بین

۱ - رجوع شود به صفحات ۲ ، ۱۳ ، ۲۸ ، ۳۴ ، ۶۸ ، ۸۷ ، ۱۳۴ ، ۱۷۰ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۸۹ ، ۱۹۲ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳ ، ۲۰۹ ، ۲۴۷ ، ۲۵۵ ، ۲۹۶ ، ۳۰۳ .

۲ - رجوع شود به صفحات ۳۴ ، ۱۷۹ ، ۲۵۵ ، ۲۹۰ .

آن کتب و رسائل و بین « ذریعه » تشابه کامل وجود داشته ، لذا بین « عده » و « ذریعه » نیز تا این حد تشابه پیدا شده است . « سید » خود در مقدمه « ذریعه » (ص ۴) گوید : « ولعل القلیل التافه من مسائل اصول الفقهیه مما لم یملأ فیہ مسأله مفردة مستقلة مستقصاة لاسیما مسائله المهمات الکبار » و چه بسا همسه و یا قسمتی از آن مسائل در دست نیست .  
و یا اینکه مطالب نقل شده را « شیخ » از محضر درس « سید » استفاده کرده است .

و یا اینکه آنرا از اجزاء همین « ذریعه » پیش از آنکه بصورت کتابی مستقل در آید ، اقتباس نموده است .  
و بالاخره ممکن است از همین « ذریعه » استفاده کرده باشد ، لکن پس از تدوین صفحاتی از آغاز کتاب ؛ یعنی مرحوم « شیخ » پس از تدوین صفحاتی از « عده » به کتاب « ذریعه » دست یافته ، نهایت بغلت یا احساس عدم ضرورت نامی از آن نبرده است .

**تأثیر دانشمندان متقدم در « شیخ » :** « شیخ » در این کتاب از دانشمندان شیعه تنها دو تن از استادان خود را نام می برد : یکی « شیخ مفید » و دیگری « سید مرتضی » . او این دو تن را با تجلیل تمام یاد میکند ؛ و به تحقیق می توان گفت که : بیش از هر دانشمند دیگر اعم از شیعی یا سنی ، تحت تأثیر افکار و نظرات « سید مرتضی » قدس سره بوده است .

در بین اهل سنت ، بیشتر ، بلکه همه صاحب نظران در این فن را نام میبرد و آراء آنان را در مسائل مختلفه ذکر میکند . بنظر اینجانب در بین اهل سنت بیش از هر کس « جبائیان » : ابوعلی جبائی (م ۳۰۳) و ابوهاشم جبائی (م ۳۲۱) و « قاضی عبد الجبار بن احمد معتزلی اسد آبادی » صاحب

کتاب «العمد» (م: ۴۱۵). در آراء او تأثیر داشته‌اند (۱).

**تأثیر «شیخ» در دانشمندان متأخر:** تأثیر «شیخ» در دانشمندان متأخر بر هیچ کس از اهل فن پوشیده نیست. او در قاطبهٔ متأخران شیعهٔ امامیه در فقه، اصول، رجال، روایت، و دیگر دانشهای نقلی تأثیر فراوان داشته. در مسائل مورد اختلاف مخصوصاً در فقه و اصول مهمترین نظراتی که مورد توجه دانشمندان شیعهٔ امامیه است، و احیاناً طرفداران و پیروان بسیار دارد همانا نظرات «شیخ الطائفه» است، به یقین میتوان گفت: هیچ فقیه اصولی نیست که تا این حد آراء او در کتب شیعه مورد توجه و عنایت دانشمندان قرار گرفته باشد.

«شیخ طوسی» بر خلاف استاد خود «مرتضی» - که در کتاب «ذریعه» در موارد لزوم به ذکر روایات عامه اقتصار می‌کند - گاه در کتاب «عده» روایاتی از طرق شیعه از امامان - علیهم السلام - نیز نقل میکند (۲).

۱ - در اینجا نام عده‌ای از بزرگان و جمعی از دانشمندان اهل سنت که نام آنان در کتاب عده برده شده است به ترتیبی که در کتاب مذکور افتاده آورده می‌شود: فراء، ابو عبیده، ابوهاشم (جبائی)، ابو عبدالله بصری، ابوالحسن کرخی، عبدالجبار بن احمد، شافعی، ابوالقاسم بلخی، ابوعلی (جبائی)، زبیر، براء بن عازب، محمد بن شجاع بلخی، اسیر المؤمنین (ع) ابن عباس، نظام، ابن شریح، ضحاک، عبدالرحمن، عمر، عمرو بن حزم، سفیر بن شعبه، ابوبکر، محمد بن سلمه، ابو موسی، ابوسعید، ابن سنان اشجعی، ذوالدین، ابوحنیفه، مالک، ماعز، ابوالحسن بصری، عیسی بن ابان، فاطمه بنت قیس، سلمه بن صحخر، عثمان، ابن الزبیر ابوبکر فارسی، ابوبکر قفال، عایشه، قیس بن طلق، ابوهریره، ام سلمه، معاذ، داود، زید بن ثابت، مسروق، ابن سعود، ابن عمر، معقل بن یسار، بروع بنت واشق، شریح، ابو موسی اشعری، خشعمیه، اصم، بشر سیرسی.

و احياناً از راویان شیعه، و یا از اهل سنت، آنان که از امامان شیعه روایت میکنند نام می برد (۱).

از تألیفات خود « استبصار » (۲) و « تهذیب الاحکام » (۳) و « تلخیص الشافی » (۴) و « کتاب الامامة » (۵)، و از تألیفات استاد خود « مفید » مختصری در اصول فقه (۶)، و از تألیفات استاد دیگرش « مرتضی » کتاب « ذخیره » (۷) و « ابطال القیاس » (۸) و « شافی » (۹) و بعضی از مسائل (۱۰) او را یاد کرده است.

« شیخ » از تألیفات اهل سنت رساله<sup>\*</sup> « شافعی » (۱۱) و بطور مکرر کتاب « العمدة » تألیف قاضی عبد الجبار معتزلی (۱۲) را نام برده است.

از ملتها و نحله های دینی و مذهبی نیز نام بسیاری در این کتاب آورده شده است (۱۳).

شیخ طوسی - قدس الله سره - مدت ۱۲ سال از پایان عمر شریف خود را در نجف اشرف به تدریس و تصنیف و تألیف گذراند تا این که پس از ۷۵ سال زندگی پر برکت و افتخار در شب دوشنبه بیست و دوم محرم سال ۴۶۰ هجری قمری بدرود زندگی گفت. و بر حسب وصیتی که کرده بود در منزل خود دفن شد.

بعدها این خانه به مسجد تبدیل شد و اکنون گذشته از این که مزار

- ۱ - مانند زراره ، محمد بن مسلم ، برید ، ابویصیر ، فضل بن یسار درص  
 ۲ - مانند حفص بن غیاث ، غیاث بن کلوب ، نوح بن دراج ، سکونی درص ۶۱ .  
 ۳ - ص ۵۶ . ۴ - ص ۵۶ . ۵ - ص ۲۶۹ . ۶ - ص ۲۴۹ .  
 ۷ - ص ۳۴ . ۸ - ص ۲۵۵ - ۲۹۰ . ۹ - ص ۲۴۹ . ۱۰ - ص ۱۷۹ . ۱۱ - ص  
 ۱۲ . ۲۹۴ - ص ۲۳ و ۱۶۱ . ۱۳ - مانند سمنیه ، اصحاب اشعری ، شیعه ،  
 جهمیة ، نجاریه ، صحابه ، تابعین ، متکلمین ، مجبره ، مشبهه ، مقلده ، غلاة ، واقفه ،  
 قطعیه ، ناووسیه ، اصحاب شافعی ، اصحاب ابی حنیفه ، معتزله ، اصحاب الظاهر .

« شیخ الطائفه » است - یکی از معروفترین مساجد نجف اشرف می باشد . پیوسته دانشمندان و فقهاء بزرگ حلقات درس خود را در این مسجد تشکیل داده و میدهند .

شیخ را فرزندان و فرزندزادگانی بوده که مهمترین و معروفترین آنان « ابوعلی حسن بن ابی جعفر محمدطوسی » می باشد. این فرزند از بزرگان فقهاء شیعه و روای حدیث عصر خود بوده ، در عظمت مقام به پایه ای رسید که او را به مفیدثانی ملقب نموده اند. مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی در « حیاة الشیخ الطوسی » نام ۳۴ نفر از شاگردان و برخی از استادان و آثار او را ذکر کرده است (ص ۸۶ تا ۸۷).

این بزرگ پس از سال ۵۱۵ هجری وفات یافته است .

### «عده و آراء شیخ»

این کتاب در دو جلد تنظیم یافته ، و پس از چند فصل مقدماتی ، برده گفتار (کلام) مشتمل ، و هرگفتار متضمن فصولی است . تعداد مجموع فصول کتاب ۹۲ فصل میباشد .

در اولین فصل از فصول مقدماتی : اصول فقه را به ادله فقه تعریف کرده ، و تکلم در این ادله را تکلم در اصول فقه دانسته است . و چون اصل در اصول فقه خطاب و طریق اثبات خطاب است ، در تعریف خطاب وارد شده و آن را به « الکلام الواقع علی بعض الوجوه » تعریف کرده است . « شیخ » مقوم خطاب را قصد خطاب می داند .

در مقام بیان حصر مسائل علم اصول فرموده : سخن یا در خود خطاب است و یا در طریق اثبات خطاب ، و یا در آنچه خطاب خود طریق اثبات آن است ، برای قسم اول پنج باب : اوامر و نواهی ، عموم و خصوص ، مطلق و مقید ، معجل و مبین ، ناسخ و منسوخ ، و برای قسم

دوم یک باب : اخبار، و برای قسم سوم نیز یک باب : افعال را ذکر کرده است .

در باب اجماع ، و قیاس ، و اجتهاد ، و صفت مفتی و مستفتی ، و حظر و اباحه که گروهی آنها را از قسم سوم دانسته اند فرموده است : اما اجماع چون حجیت آن نزد شیعه از این باب است که معصوم در آن داخل است و خطا بر او جائز نیست و این امری است عقلی ، پس طریق اثبات آن عقل است نه سمع ، و اما قیاس و اجتهاد نزد شیعه حجت نیست ، و اما صفت مفتی و مستفتی عقیده خود را در این باب بیان خواهیم داشت . و اما حظر و اباحه ، آن هم از این باب خارج است زیرا طریق اثبات آن نیز - چنانکه خواهد آمد - عقل است نه سمع .

و در مقام ترتیب ، در آغاز اخبار را که طریق اثبات خطاب است ، و سپس اقسام خطاب ، و بالاخره افعال را که خطاب ، خود طریق اثبات آن است آورده ، و در پایان آنچه را که مخالفان ، اصل دانسته و در حقیقت اصل نیست بیان داشته است ( ص ۲-۴ ) .

در فصل دوم به مناسبت اینکه از اصول « علم » بدست می آید به تعریف و تقسیم « علم » پرداخته ، آنگاه فرق بین علم و ظن را بیان نموده ، و بالاخره در باره « نظر » که مقدمه علم است و همینطور معنی « دلالت » بیاناتی اظهار داشته است . در حد « علم » گفته است : « ما اقتضی سکون النفس » ، و این تعریف را بهترین تعاریف « علم » دانسته است . « علم » را به ضروری و مکتسب تقسیم نموده ، و در تعریف ضروری گفته است : « ماکان من فعل غیر العالم به علی وجه لایمکنه دفعه عن نفسه بشک او شبهة » و آنرا بر دو قسم دانسته :

۱- علمی که ابتداءً در نفس عاقل پدید می آید ، مانند علم به اینکه موجود قدیم است یا حادث .

۲- علمی که حصول آن به تحقق شرطی متوقف است مانند علم به مدرکات که بر ادراک توقف دارد .

علم مکتسب را به « مایکون من فعل العالم به » تعریف کرده و آنرا نیز بر دو قسم دانسته است :

۱- علمی که جز از نظر در دلیل پدید نمی آید .

۲- علمی که عالم آنرا ابتداءً در نفس خود ایجاد می کند .

قسم اول خود بر سه قسم است :

۱- اینکه از نظر در چیزی به چیز دیگر علم حاصل شود، مانند نظر

در حوادث که موجب علم به محدث گردد ، و این تنها در عقلیات است نه در شریعات .

۲- اینکه از نظر در حکم ذاتی به صفت آن ذات علم بدست آید ،

مانند نظر در صحت فعل از زید که موجب علم به قدرت او گردد.

۳- اینکه از نظر در حکم ذاتی به کیفیت صفتی برای آن ذات علم

پیدا شود ، مانند نظر در جواز عدم بر ذاتی که موجب علم به محدثیت او

گردد. و در شریعات مانند نظر در وجوب چیزی که موجب علم به وجود

جهت وجوب برای آن چیز گردد .

قسم دوم از علوم مکتسبه - که بدون نظر حاصل می آید - علمی است

که برای کسی که در گذشته در معرفت خداوند نظر نموده ولی در اثر

خواب غفلت برای او علم بدست نیامده ، پس از مرور زمانی که از خواب

بیدار شده و ادله به خاطرش خطور می نماید علم برایش حاصل میشود .

و اما « ظن » که شرعاً قابل استناد نیست ، ولی احکام بسیاری

بر آن بستگی دارد مانند تنفیذ حکم به شهادت و مانند جهات قبله و نظیر اینها

عبارت است از : « ما قوی عندالظان کون المظنون علی ماظنه و یجوز



مع ذلك كونه على خلافه « (۱) ».

و تعریف « شكك » را به تعریف « شك » معلوم داشته و فرموده است : « و اما الشاك فهو الخالي من اعتقاد الشيء على ما هو به ولا على ما هو به مع خطوره بيانه و تجويزه كل واحده من الصفتين عليه « (۲) ».

و در تعریف « دلالت » گفته است : « هي ما أمكن الاستدلال بها على ما هي دالة عليه إلا أنها لا يسمى بذلك الا اذا قصد فاعلها الاستدلال « (۳) ».

و « دال » و « دليل » را فاعل دلالت دانسته ، و لی فرموده است : گاهی مجازاً در خود دلالت استعمال میشوند چنانکه گفته میشود : « قول الله - تعالى - و قول الرسول دال على كذا وكذا من الاحكام » با اینکه در حقیقت « دال » خود خداوند و رسول است ، و همینطور در باره اجسام گفته میشود : « انها دليل على خالقها » و یا در باره قرآن گفته میشود : « دليل على الاحكام » و در عین حال در ذیل این بیان فرموده است : « ولا يمنع أن يقال أيضاً انه حقيقة فيهما ».

« مدلول » مکلف است که برای او دلالت نصب شده تا به آن استدلال کند . و گاهی مجازاً بر مدلول علیه اطلاق می شود چنانکه گویند : « هذا مدلول الدلالة » .

« مدلول علیه » چیزی است که نظر در دلالت به علم به آن چیز منتهی گردد .

۱ - آنچه پیش از هر اشکال در این تعریف به نظر می رسد دوری بودن آن است ، ولی می توان در جواب دورگفت که : مقصود از کلمات « الظان » و « المظنون » و « ظنه » معنای لغوی ظن است نه معنای اصطلاحی آن که در اینجا مقصود است .

۲ - قید « مع خطوره بيانه الخ » برای اخراج جهل است .

۳ - این تعریف به تعریف « دال » ( به اصطلاح فعلی ) شبیه است ، و بعلاوه دوری است ، مگر اینکه مانند جواب فوق جواب داده شود .

« مستدل » همان ناظر است لیکن پس از آنکه استدلال کند؛ چنانکه « مستدل به » عیناً همان دلالت است لیکن پس از استدلال به آن ، و « مستدل علیه » همان مدلول علیه است ولی پس از حصول استدلال .

« نظر » به این معانی اطلاق می شود: گرداندن جارحه<sup>۱</sup> درست به جانب مرئی به طلب رؤیت آن، انتظار، تعطف و رحمت، فکر. و نظری که واجب است همان فکر است .

« ناظر » خود را به ضرورت ناظر می داند ، و بین این حال با سایر صفات خود چون معتقد ، ظان ، مرید، فرق می نهد .

از جمله شرط ناظر این است که به دلیل بر آن وجه که برمدلول علیه خود دلالت می کند آنگاه باشد تا صحیح باشد نظرش تولید علم کند، و لذا تا صحت فعل از زید معلوم نباشد قدرت او بر فعل معلوم نیست ، و تا اتقان و حکیمانه بودن فعل معلوم نباشد ممکن نیست به آن فعل بر عالم بودن فاعل استدلال شود ، و تا معلوم نباشد که « اقیموا الصلوة وءاتوا الزکوة » سخن خداوند است و برخداوند قبیح و تعمیه و الغاز جائز نیست نمی توان به این سخن بر وجوب صلوة و زکوة استدلال نمود، و لذا مجبره نمی توانند به سخن خداوند استدلال کنند زیرا همه<sup>۲</sup> قبایح را بر او تجویز کرده اند .

شیخ پس از آنکه بسیاری از احکام نظر را ذکر کرده است فرموده است: « والنظر الذی ذکرناه لایصح الامن کامل العقل » و درباره ماهیت عقل گفته است: « و العقل هو مجموع علوم اذا حصلت کان الانسان عاقلاً » ، و بسیاری از علوم را که در ماهیت عقل به آن اشاره کرده است بر شمرده ، و به دو دلیل عقلی بودن آنها را اثبات نموده است: آنگاه در باره اماره گفته است:

و اما « الامارة » فلسیت موجبة للظن بل یختار الناظر فیها عندها الظن ابتداءً ( ۴ - ۱۰ ) .

و در فصل سوم : اقسام افعال مکلف را از لحاظ حسن و قبح ذکر کرده، و مقسم را افعالی قرار داده که مکلف، به آن عالم و یا متمکن از علم باشد و نیز بطور سهو و الجاء آنرا مرتکب نشده باشد. اینگونه افعال را بر دو قسم دانسته : حسن و قبیح .

فعل « حسن » بر دو قسم است :

۱ - فعلی که دارای صفتی علاوه بر حسن نیست ، این نوع فعل در صورتی که فاعل بر حسن آن دلالت شده باشد به مباح موصوف می گردد، چنانکه شرعاً به حلال و طلق و غیره نیز موصوف می گردد .

۲ - فعلی که دارای صفت زائده است . این قسم بر دو نوع است : یکی - آن که فعلش موجب استحقاق مدح است ، ولی ترکش موجب استحقاق ذم نیست ، این نوع به مرغب فیه، مندوب الیه ، نقل ، تطوع ، موصوف می گردد ، و هرگاه به دیگران تعدی کند احسان و انعام نامیده می شود .

دیگر - آن که فعلش موجب استحقاق مدح ، و ترکش موجب استحقاق ذم است ، این نوع دارای دو صورت است :

اول - این که ترك فعل بعینه موجب استحقاق مذمت است ، مانند رد و دیعه ، صلوات معینه مفروضه ، این قسم را واجب مضیق گویند (۱) .  
دوم - این که ترك فعل با ترك قائم مقامش موجب استحقاق مذمت است ، مانند کفارات ، صلوات در اوقات مخیر فیه ، اداء دین بوسیله یکی از افراد پول خود ، این قسم را واجب مخیر فیه نامند (۲) .  
در بعضی از واجبات فعل شخص دیگر قائم مقام فعل مکلف می شود

۱ - در اصطلاح متأخران این نوع واجب را تعیینی گویند .

۲ - در اصطلاح متأخران واجب تخیری در مقابل تعیینی است نه در مقابل مضیق ، و علاوه تنها تخیر شرعی را شامل می شود مانند کفارات ، نه تخیر عقلی را مانند صلوة و اداء دین .

مانند جهاد ، غسل و نماز و دفن اموات ، این نوع واجب را به «فرض علی الکفایه» موصوف کنند .

«قبیح» بیش از یک قسم نیست. مرحوم شیخ در تعریف آن فرموده :  
 «کل فعل يستحق فاعله الذم علی بعض الوجوه» .

قبیح را شرعاً محظور و محرم گویند بشرط آن که فاعل برحظر فعل دلالت و یا اعلام شده باشد .

مکروه به فعلی گویند که قبیح نیست ولی ترک آن از فعلش اولی است . بعضی از افعال حکمی را بر غیر فاعل ایجاب کند مانند اتلاف طفل و مجنون که رد عوض تالف را از مال طفل و مجنون بر ولی ایجاب می کند . بعضی از افعال حکمی را بر خود فاعل ایجاب می کند مانند نماز باطل که اعاده اش واجب می باشد .

بطلان شهادت به معنای عدم جواز تنفیذ حکم است با آن ، وصحت شهادت به معنای جواز تنفیذ حکم با آن .

عدم جواز وضوء به آب مغضوب به معنای وجوب اعاده ، و جواز آن به معنای بجای صحیح واقع شدن آن است .

صحت بیع به معنای وقوع تملیک است به آن ، و فساد بیع به معنای خلاف آن .

« شیخ » پس از آن که سخنانی در باره پاره ای از احکام و ضعیه بیان داشته ، به عدم تأصل آنها در جعل ، و تبعیت آنها از احکام تکلیفیه اشاره کرده و فرموده است : «وهذه الالفاظ اذا تو ملت يرجع معناها الی ما قدمناه من الاقسام غیر أن لها فوائد فی الشریعة تکشف عن أسباب أحكامها» (۱۰ - ۱۱) .

در فصل چهارم از این جهت که «خطاب» نوعی از «کلام» است ، به تعریف و بیان اقسام و پاره ای از احکام «کلام» پرداخته و فرموده است :

« حقیقه الکلام ما انتظم من حرفین فصاعداً من هذه الحروف المعقولة اذا وقع ممن يصح منه أو من قبيله الافادة » و بعد آنرا به دو قسم تقسیم نموده : مهمل و مفید . در تعریف مهمل گفته است : « هو الذى لم يوضع ليفيد فى اللغة شيئاً » . و مفید را بر دو قسم کرده :

۱ - مفیدی که دارای معنای صحیح است ولی در مورد ما وضع له مفید نیست مانند اسماء القاب و امثال آن .

۲ - مفیدی که در ما وضع له مفید است . قسم دوم دو نوع است : حقیقت و مجاز .

حقیقت سخنی است که به وسیله آن ، معنائی که در لغت برای آن وضع شده فهمانده شده است . و باید لفظ بدون زیاده و نقصان و نقل ، قالب معنی باشد ، مانند « ولا تقتلوا النفس التى حرم الله الا بالحق » .

مجاز لفظی است که به وسیله آن ، معنائی که در لغت برای آن وضع نشده افاده شده است . و باید یا به زیاده ، یا به نقصان ، و یا به وضع در غیر موضع ، لفظ با معنی مطابق نباشد : به زیاده مانند « لیس کمثله شیء » که کاف زائده است . به نقصان مانند « و اسأل القرية » که أهل حذف شده است ، به وضع در غیر موضع مانند « و أضلهم السامری » که فعل را به سامری نسبت داده است با اینکه آنان در حقیقت خود گمراه شده بودند زیرا این گمراهی به دعوت سامری بود .

حقیقت را بدون انتظار دلیل باید بر ظاهر خود حمل نمود ، ولی مجاز را بدون دلیل نمی توان بر معنای مجازی حمل کرد . حقیقت مطرد است مگر اینکه مانعی سمعی یا عرفی و یا مانع دیگر اقتضاء عدم اطراد کند . و گاه وضع ، خود مقتضی عدم اطراد است چنان که « خل » به مفید حموضت گویند لکن در مورد جنسی مخصوص . و به اعتبار همین اطراد است که می گویند : « الحقائق يقاس عليها » . و اما مجاز مطرد نیست و نمی توان بر آن قیاس

نمود و لذا گفتن « سل الحمیر » و اراده کردن مالک حمیر درست نیست با اینکه « سل القرية » و اراده اهل قریه درست است.

حقیقت ممکن است استعمالش کم شود و همانند مجاز گردد مانند استعمال صلوة در دعا ، چنانکه مجاز ممکن است ، در اثر کثرت استعمال ، حقیقت عرفی شود مانند استعمال غائط در حدث مخصوص و یا دابه در حیوان خاص . کلام مفید جز از دو اسم ، یا از یک اسم و یک فعل مرکب نمی شود ، و در غیر این دو صورت کلام جز به تقدیر یکی از دو قسم مزبور ، مفید واقع نمی گردد ؛ مانند « یازید » که به معنای « ادعوزیداً » می باشد .

کلام مفید یا امر است و معنای امر ، مانند سؤال و طلب و دعا ، و یا نهی است ، و یا خبر . جحدود ، قسم ، أمثال ، تشبیه ، و مانند اینها همه در خبر داخل است . استخبار ، استفهام ، تمنی ، ترجی همه به اخبار شبیه است . گروهی مرجع همه اقسام کلام را به خبر می دانند زیرا مرجع امر به « أريد منك أن تفعل » ، و مرجع نهی به « أكره منك الفعل » است ، و همینطور در سایر موارد .

اسمهای مفید بر دو قسم است : مفید یک عین ، و مفید بیشتر از یک عین . قسم اول اسماء اجناس است ، و قسم دوم بر دو نوع است : یکی آن که در اعیان متعدده مفید یک معنی است مانند لون . دوم آن که مفید معانی مختلفه است مانند اسمهای مشترك چون قرء و جون و عین .

گروهی مشترك لفظی ( قسم دوم ) را نفی کرده اند . ولی این ؛ خلاف حادثی است که قابل توجه نیست زیرا ظاهر مذ هب اهل لغت ، خلاف آن است .

« شیخ » در اینجا برخی از حروف و شبه حروف را که مغیر معنی جمله است مانند واو ، فاء ، ثم ، بعد ، الی ، من ، باء ، أو ، فی ، آورده ، و معانی آنها را ذکر کرده است ، ولی بجهت اختصار از ذکر آنها خوداری می نمائیم .

سپس قول منکران مجاز را به استعمالات رد کرده و علائق مجاز را کثیر و غیر منضبط دانسته و به مجاز بدون حقیقت قائل نشده ، و مخاطبه<sup>۱</sup> خداوند و همچنین پیغمبر را به مجاز پذیرفته ، و قول مخالفان را در این باب غیر قابل التفات دانسته ، و تنها استعاره را از این جهت که موهم حاجت است شایسته<sup>۲</sup> سخن خداوند ندانسته ، و لذا در مقام بیان فصل بین حقیقت و مجاز برآمده ، و در این مقام وجوهی را ذکر کرده است :

- ۱ - نص اهل لغت (۱) و یا دلالتی بر اینکه لفظ مجاز است .
- ۲ - علم به اینکه لفظ در آغاز برای چیزی وضع شده و سپس بوجه تشبیه در معنای دیگری بکار رفته است .
- ۳ - علم به اطراد لفظ در موردی ، و عدم اطراد آن بدون مانع عرفی یا شرعی در مورد دیگر .
- ۴ - علم به اینکه لفظ دارای حکم خاص و تصرفات مخصوصه‌ای است از قبیل اشتقاق ، تشبیه ، جمع ، تعلق به غیر ، پس هرگاه لفظ در موردی بدون این احکام بکار رفت معلوم می‌شود که مجاز است و لذا لفظ امر در قول حقیقت ، و در فعل مجاز است زیرا اشتقاقات لفظ امر تنها در امر بمعنای قول صحیح است نه در امر بمعنای فعل .
- ۵ - علم به اینکه تعلق لفظ به امر مذکور صحیح نیست مانند تعلق مشوال به قریه در « اسأل القرية » ( مجاز در حذف )
- ۶ - استعمال لفظ در موردی از این جهت که جزاء دیگری است مانند « جزاء سیئه سیئه مثلها » (علاقه<sup>۳</sup> مقابله) .
- ۷ - استعمال لفظ در موردی از این جهت که به امر دیگری منتهی می‌شود مانند « حضره الموت » در مورد بیمار سخت ، (علاقه<sup>۴</sup> مایوول) .

۱ - بنظر اینجانب مناسب است بجای نص اهل لغت، نص واضح بکار رود.

۸ - استعمال لفظ در چیزی به علاقه مجاورت با دیگری .

بسیاری از اسمها از معنای اصلی به معنای دیگری نقل شده است :  
 عرفاً مانند دابه و یا شرعاً مانند صلوة .

در این صورت ، هرگاه در کتاب یا سنت لفظی وارد شده باشد که مراد از آن معلوم نیست : اگر استعمال لفظ در معنای لغوی و عرفی و شرعی یکسان باشد باید بر معنای لغوی حمل گردد . و اگر در لغت برای معنایی وضع شده و در عرف در معنای دیگری حقیقت شده است باید بر معنای عرفی حمل شود . و اگر در لغت یا عرف در معنایی حقیقت است و شرعاً در معنای دیگری حقیقت شده است باید بر معنای شرعی حمل شود . و همینطور در صورتی که لفظ از معنای لغوی به معنای عرفی نقل شده و سپس در شرع در معنای دیگری غیر از معنای عرفی بکار رفته است در این صورت نیز باید بر معنای شرعی حمل گردد ، زیرا خطاب خداوند و پیغمبر باید بر مقتضای شریعت حمل شود .

و هرگاه خداوند یا پیغمبر اسمی را از معنای لغوی به معنای شرعی نقل کرده باشند واجب است تنها مخاطب را از این نقل آگاه سازند نه دیگران را و لذا بر خداوند واجب نیست که مرا د خود را از کتب سالفه برای ما بیان دارد (۱۱-۱۷)

در فصل پنجم « شیخ » آن قسمت از صفات خداوند یا معصومین را که در فهم مراد آنان از خطاب ، دخیل است از قبیل علم به اینکه خطاب از خداوند است و خطاب خداوند جائز نیست لغو و بی فائده باشد ، و وو ذکر کرده است . ولی چون این بحث ، کلامی محض است از تفصیل و تطویل آن خودداری می نمائیم (۱۷ - ۱۹) .

در فصل ششم وجهی را که خطاب خداوند باید بر آن حمل گردد

ذکر کرده و بطور خلاصه فرموده است :



اگر خطاب دارای ظهور باشد ناگزیر باید خطاب را بر آن ظهور حمل نمود مگر اینکه دلیلی برخلاف ظاهر دلالت کند که لامحاله باید بر طبق آن دلیل عمل شود

بنابراین هرگاه دلیل خاصی وارد شود :

اگر دلیلی دلالت کند بر اینکه از دلیل خاص چیز دیگری اراده شده است ، واجب است دلیل خاص بر مدلول این دلیل حمل گردد .  
و اگر دلیل تنها بر این دلالت کند که خاص اراده نشده است ملاحظه می شود : اگر دلیل خاص بر بیش از یک معنای عنائی قابل حمل نباشد واجب است بر خصوص آن معنی حمل شود ، و اگر بر معانی عنائی متعدد قابل حمل باشد باید توقف کرد ، و نمی توان خاص را بر بعض ، یا همه آن معانی حمل نمود ، زیرا چه بسا یک وجه خاص اراده شده ، لیکن بعلت جواز تأخیر بیان تا وقت حاجت ، بیان به تأخیر افتاده است آری اگر حتی وقت حاجت نیز مراد بیان نشد واجب است خاص بر همه وجوه حمل گردد ، زیرا حمل بر بعضی از حمل بر بعض دیگر اولی نیست .

و اگر دلیل بر وجه خاصی دلالت کند واجب است دلیل خاص بر همان وجه خاص حمل گردد و نمی توان آنرا بر همه وجوه حمل نمود زیرا دلیل خاص مانند دلیل عام و یا ظاهر دیگر در بقیه ظهور ندارد تا بتوان آنرا بر همه حمل نمود .

و اگر دلیل بر این دلالت کند که از دلیل خاص هم خاص اراده شده و هم چیز دیگر باید یقین کرد که از دلیل خاص همان خاص اراده شده است ، و چیز دیگر به دلیل دیگری اراده شده است مانند آیه شریفه « یا ایها النبی اذا طلقتم النساء الایه » که خود پیغمبر - ص - از لفظ آیه اراده شده و دیگران به دلیلی دیگر .

و هرگاه دلیل عامی وارد شد :

اگر دلیلی دلالت کند بر اینکه از عام چیز دیگری غیر از آنچه ظاهر آن اقتضا دارد اراده شده است واجب است دلیل عام بر مقتضای این دلیل حمل گردد

و اگر دلیل بر این دلالت کند که مراد از عام بعض مصادیق آن است ، این دلیل مانع از آن نیست که عام را بر همه مدلول خود حمل نمائیم و اگر بر این دلالت کند که بعض مصادیق اراده نشده است این بعض از تحت عام خارج شده و به یقین باقی مراد است و در این نباید توقف نمود زیرا عام برخلاف خاص در باقی ظهور دارد .

و هرگاه در دلیل ، لفظ مشترکی وجود داشته باشد :

اگر دلیلی بر اراده همه معانی دلالت کند واجب است بر همه حمل شود .

و اگر بر اراده بعض دلالت کند ، اراده این بعض قطعی است و نسبت به غیر آن باید توقف شود ، زیرا اراده یکی مانع از اراده دیگری نیست .

و اگر بر عدم اراده بعضی دلالت کند واجب است بر اراده دیگری یقین حاصل شود هرگاه لفظ بین دو معنی مشترك باشد ، والا لازم می آید که هیچ چیز از خطاب اراده نشده باشد ، ولی اگر لفظ بین چند معنی مشترك باشد ، آن معنی که دلیل بر عدم اراده آن وارد شده یقیناً مراد نیست ، و در باقی باید توقف نموده و در انتظار بیان بود .

هرگاه لفظ مشترك بدون قرینه معینه بکار رود توقف واجب است زیرا حمل بر بعض معانی اولی از حمل بر جمیع نیست آری اگر حتی در وقت حاجت نیز قرینه نصب نشود واجب است بر همه معانی حمل شود ، زیرا حمل بر بعض معانی اولی از حمل بر بعض دیگر نیست ، و اگر مراد بعض

معانی بود لا اقل در وقت حاجت بیان می‌شد.  
 آنانکه تأخیر بیان از وقت خطاب را نیز جایز نمی‌شمارند در صورت  
 اطلاق و عدم نصب قرینه حتی در زمان خطاب نیز لفظ مشترك را بر همه  
 معانی حمل میکنند.

لیکن حمل بر جمیع در وقت حاجت در صورتی است که جمع  
 بین معانی ممکن باشد، و الا به یقین باید بر اراده<sup>۱</sup> تأخیر حمل گردد (۱).  
 قومی گفته‌اند: جائز است خداوند از هر مکلفی مؤدای اجتهاد او را  
 بخواهد. ولی این سخن بنا بر تصویب صحیح است و چون تصویب نزد ما  
 باطل است پس جز تأخیر وجهی ندارد.

بنابر این آیاتی که به دو قراءت مختلف المعنی قراءت شده است  
 در صورتی که دلیلی بر اراده<sup>۲</sup> یکی از آن دو نباشد، و همینطور خبرهای  
 متعارض در صورتی که مرجحی برای یکی نباشد، و نیز تاریخ، اقتضای  
 نسخ نداشته باشد باید بر تأخیر حمل شوند.  
 و هرگاه در دلیل لفظ منقول شرعی وجود داشته باشد واجب است  
 بر معنای شرعی حمل شود.

و اگر دلیل بر عدم اراده<sup>۳</sup> معنای شرعی دلالت کند باید سایر معانی  
 ملاحظه شود: اگر وجهی که حمل خطاب بر آنها ممکن است محصور،  
 و وقت، و وقت حاجت باشد باید بر همه<sup>۴</sup> معانی حمل شود زیرا حمل بر  
 بعضی از حمل بر همه اولی نیست، و اگر بعض معانی مراد بود چون  
 مفروض این است که وقت، و وقت حاجت است باید بیان می‌کرد، آری اگر  
 وقت، و وقت حاجت نباشد لازم است توقف شود تا بیان بیاید (مانند مشترك).  
 و اگر دلیل بر اراده<sup>۵</sup> بعضی از وجوه دلالت کند چون اراده<sup>۶</sup> بعض با

۱- ظاهر کلام «شیخ» چنانکه علامه انصاری در بحث قطع گوید تأخیر

اراده و جوه دیگر منافات ندارد اگر وقت، وقت حاجت باشد باید بر همه حمل شود و الا لازم است توقف شود تا بیان بیاید .

و اما کیفیت اراده معانی مختلفه از یک لفظ :

اگر لفظ همه معانی را بر نحو حقیقت شامل شود و در همه مفید یک معنی باشد (۱) بدون خلاف می توان به یک لفظ همه معانی را اراده کرد .

و اگر در همه مفید یک معنی نباشد بلکه مفید معانی مختلفه باشد (۲) ابوهاشم و ابو عبدالله و پیروان آنان معتقدند که به یک لفظ نمی توان دو معنای مختلف را اراده کرد ، و اگر فرضاً دلیلی بر اراده هر دو باشد باید فرض کرد که متکلم لفظ را دو مرتبه تکلم نموده و در هر مرتبه یکی از دو معنی را اراده کرده است . و بنابراین در آیه شریفه قرء (۳) چون دلیل بر اراده دو معنی دلالت کرده است (۴) خداوند - تبارک و تعالی - دو مرتبه آیه را تکلم فرموده و سپس بر پیغمبر - ص - نازل فرموده است . اینان در حقیقت و مجاز و کنایه و صریح نیز همین را گفته اند . مثلاً در آیه شریفه «أولامستم النساء» (۵) جائز نیست که هم جماع اراده شده باشد و هم لمس به دست و یا در آیه شریفه «لاتنکحوا مانکح اباؤکم» (۶) هم عقد اراده شده باشد و هم وط و گفته اند : «لایجوز أن یرید باللفظ الواحد الاقتصار علی الشیء وتجاوزة» (۷) و در مقام استدلال گفته اند : «لایصح أن یقصد المعبر باللفظ الواحد استعماله فیما وضع له والعدول به عن ذلك» (۸) . ابوالحسن عبدالجبار بن احمد به تفصیل قائل شده است : در صورتی که لفظ بین دو چیز مختلف مشترک باشد بطوری که با اراده یکی اراده

۱ - ظاهراً مقصود مشترك معنوی است .

۲ - ظاهراً مقصود مشترك لفظی است . ۳ - سورة بقره آیه ۲۲۸ . ۴ - بنا

بر مذهب تصویب . ۵ - سورة نساء آیه ۴۲ . ۶ - سورة نساء آیه ۲۱ . ۷ - ص

دیگری صحیح نباشد و محال باشد، استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی جائز نیست و در غیر این صورت جائز است، ولی در استعمال لفظ در معنای حقیقی و مجازی به عدم جواز قائل شده است (۱).

« شیخ » عین عبارات ابوالحسن را از کتاب عمد نقل کرده و بعد فرموده است: « وهذا المذهب أقرب الى الصواب من مذهب ابی عبدالله و ابی هاشم و ما ذكره سدید واقع موقعه و القول فی الكناية و الصریح یجری أيضاً علی هذا المنهاج ». لیکن در باره استعمال لفظ در معنای حقیقی و مجازی فرموده است: « و اما ما ذكره عبد الجبار من أنه لا يجوز أن یريد باللفظ الواحد الاقتصار علی الشیء و تجاوزه عنه لانه يتنافى أن یريد الزیادة و أن لا یريد ها فالذی یلیق بما ذكره من المذهب الصحیح غیر ذلك و هو أن یقال : ان ذلك غیر ممتنع لانه لا یمتنع أن یريد الاقتصار علی الشیء و یريد أيضاً ما زاد علی ذلك علی وجه التخییر و لیس بینهما تناف و لیس ذلك باكثر من ارادة الطهر و الحیض باللفظ الواحد و قد أجاز ذلك فكذلك القول فی هذا » (۲).

« شیخ » جمع بین اراده معنای لغوی و اراده معنای عرفی را نیز جائز دانسته، و در مقام بیان ضابط کلی فرموده است: در صورتی که هر دو معنی حقیقت باشد، اگر وقت، وقت حاجت باشد و قرینه‌ای برای یکی به خصوص نباشد باید قطع به اراده هر دو از لفظ نمود، و اگر بر یکی از دو معنی قرینه‌ای دلالت کند باید لفظ را بر آن یک حمل نمود. و اگر وقت، وقت حاجت نباشد باید توقف شود و انتظار بیان کشیده شود زیرا تأخیر بیان از وقت خطاب مانعی ندارد. و در صورتی که لفظ در یک معنی حقیقت و در دیگری مجاز باشد واجب است لفظ بر معنی حقیقی حمل شود مگر اینکه دلیلی بر اراده مجاز و یا بر اراده حقیقت و مجاز وجود داشته باشد و اگر دلیلی بر اراده مجاز در بین باشد، این دلیل، مانع از آن نیست که

حقیقت نیز اراده شده باشد و لذا باید بر هر دو حمل شود مگر اینکه دلیلی بر عدم اراده حقیقت دلالت کند و یا جمع بین معنی حقیقی و معنی مجازی ممکن نباشد.

و اگر لفظ در لغت به معنایی و در شرع به معنای دیگر باشد باید بر معنای شرعی حمل شود مگر اینکه دلیلی بر اراده معنای لغوی و یا بر اراده هر دو دلالت کند که در این صورت بر مقتضای دلیل حمل می شود. حکم کنایه و صریح نیز همینطور است: باید بر صریح حمل شود مگر اینکه دلیلی بر کنایه یا هر دو وجود داشته باشد که در این صورت بر مقتضای دلیل حمل می شود.

حکم معنای لغوی و عرفی، یا معنای عرفی و شرعی همانطور است که در لغوی و شرعی دانسته شد (۱۹ - ۲۵).

پایان سخن در فصول مقدماتی عدة الاصول  
امید است توفیق رفیق شود و تلخیصی از کتاب عدة الاصول با همین مقدمه به چاب برسد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی